

خاستگاه اندیشه رفض و نسبت آن با واژه رافضه

* عبدالمحجید اعتصامی

چکیده

واژه «رافضه» در سده‌های نخستین و در تعاریفی متفاوت، به گروهی از شیعه نسبت داده شده است. به اعتقاد برخی مورخان، «رافضه» یعنی کسانی که شیخین را طرد می‌کنند. برخی دیگر افرون بر شیخین، عثمان و یا دیگر صحابه را نیز وارد کرده‌اند. برخی دیگر «رافضه» را به مخالفان زید بن علی یا مغیره بن سعید نسبت داده‌اند. در میان این اقوال، قول نخست شهرت بیشتری دارد. اهل بیت علیهم السلام از اندیشه «رفض» دفاع کرده و معنایی مثبت برای واژه «رافضه» القاء کرند؛ ولی بنابر شواهد، مخالفان امامیه در صدد القای معنایی منفی از این واژه بوده‌اند. محور تفکر «رفض» و شهرت «رافضه» – به معنای مشهور آن – کوفه بود و در آنجا نمود بیشتری داشت. در این مقاله ضمن بررسی شواهد تاریخی و روایی، به خاستگاه اندیشه رفض و تفسیرهای متفاوت از واژه رافضه پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها

رافضه، اندیشه رفض، شیعه، امامیه، طرد شیخین، انکار خلفای نخستین.

مقدمه

رافضه یکی از مهم‌ترین و بحث برانگیزترین القابی است که در تاریخ اسلام به شیعه نسبت داده شده است. کمتر منبع تاریخی ای می‌توان یافت که به جهت حساسیت و اهمیت انتساب این واژه به شیعه، در آن از «رافضه» سخنی نرفته باشد. در این منابع، گاهی همه و گاه برخی شیعیان از آنها به جهت تضادهایی که با اشخاص یا برخی گروه‌ها داشتند به این لقب ملقب می‌شدند. پس از واقعه عاشورا به جهت این انتساب در جامعه مسلمانان در مقابل رافضه گروه‌ها یا فرقه‌هایی قرار گرفتند و اندیشه رفض حتی در جامعه شیعه نیز سبب دو دستگی شد و «رافضه» در مقابل «تریه» قرار گرفت.^۱ با توجه به این که در منابع تاریخی یا روایی، تفسیرهای متفاوتی از «رافضه» ارائه شده است، این پرسش مطرح است که کدام یک از تفاسیر معانی ادعایی ظهر و بروز بیشتری دارد؟

به نظر می‌رسد که برای دست یافتن به پاسخ این پرسش باید پاسخ دو پرسش دیگر را در متون تاریخی جست‌جو کرد. یکی آن که خاستگاه و مبدأ «رافضه» و اندیشه رفض کجاست؟ دوم، چه جریان‌ها و چه تفکراتی و با چه نام‌هایی در برابر «رافضه» و تفکر رفض قرار گرفتند؟ با بررسی خاستگاه و نیز تقابل‌یابی برای اندیشه رفض، معنای دقیق تر و مشهور رافضه خود را نشان خواهد داد و بی‌شک، در این مسیر لازم است تا دیدگاه‌های متفاوت درباره نقطه آغازین جعل واژه «رافضه» و تفسیر و تبیین آن را بررسی کرد و لازم است با توجه به جریان‌ها و رخدادهایی که در پیش یا پی این انتساب به وجود آمده‌اند، رابطه «رافضه» و جبهه مقابل را وارسی کرد.

با همین انگیزه است که ضمن ارائه اقوال مختلف درباره «رافضه»، اندیشه‌های مقابل نیز بررسی می‌شود تا تصویری روشن‌تر از «رافضه» و تفکر «رفض» ارائه شود. گفتشی است که به دلیل پر پیشینه بودن این بحث، منابع تاریخی متقدم و متاخر زیادی از این واژه سخن به میان آورده‌اند که برخی تفصیل بیشتری نسبت به دیگر منابع دارند. بیشتر این منابع، ذیل بحث «شیعه» اشاره‌ای به ماهیت یا به واژه «رافضه» و اندیشه رفض کرده‌اند،^۲ اما در هیچ یک از این منابع افرون بر ذکر اقوال، تحلیل و بررسی جامعی در



۱. «رافضه» به معنای قاتلین به برائت از شیعین و بتیره به معنای مخالفان برائت (نک: اشعری، ۱۴۰۰: ۷۱؛ کرباسی، ۱۳۹۲: ۳۴).

۲. می‌توان از منابع متقدم به الیضاح فضل بن شاذان، السنة ابن خلال، نقض قزوینی رازی، المعارف ابن قتیبه،

باب چگونگی و علت انتساب «رفض» به تشیع، ارائه نشده است و اثری در این زمینه با چنین رویکردی مشاهده نشده است.

رافضه در لغت

«رافضه» از ریشه «رفض» است و رفض در لغت به ترک شیء و جدایی از آن معنا شده است (رازی، ۱۳۸۲: ۸۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲: ۴۲۲؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷: ۲۹). به نقل از ابوحاتم رازی رفض گاه به معنای پراکنده شدن نیز آمده است (رازی، ۱۳۸۲: ۸۸) و به کسانی که از رهبر خود جدا می‌شوند و او را ترک می‌کنند «رافضه» می‌گویند. جمع رافضه «روافض» است و اگر شخصی به رفض منتب شود به او «رافضی» گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷: ۲۹؛ صاحب بن عیاد، بی‌تا، ج ۸: ۸).

رافضه در اصطلاح

نمی‌توان درباره کاربرد واژه «رافضه» و این که برای نخستین بار درباره چه کسانی و در چه زمانی به کار برده شده است، به طور دقیق ادعایی کرد. بنابر برخی منابع اهل سنت، پیامبر ﷺ از گروهی به نام «رافضه» خبر داده و آنها را نکوهیده است. در آن روایات نقل شده، اشاره شده است که «رافضه» کسانی هستند که نسبت به ابوبکر و عمر طعن و ناسزا روا می‌دارند (خلال، ۱۹۹۴: ۳۲۴). روایتی هم در برخی منابع شیعه از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که در آن روایت، پیامبر اکرم ﷺ به صراحت از «رافضه» نام برده‌اند (امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۰۹: ۳۱۰) در کلام آن حضرت، «رافضه» به کسانی نسبت داده شده است که در کنار پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، باطل رارفض و انکار می‌کنند. ظاهر روایت نشان می‌دهد که آن حضرت در مقام إخبار از آینده و دوره‌ای است که شیعیان به این نام منتب شوند. از سویی معلوم نیست که اهل بیت علیهم السلام تا دوران امام سجاد علیه السلام این روایت را نقل کرده باشند و به همین دلیل نمی‌توان گفت که از چنین روایتی بر می‌آید که در عهد رسول خدا علیهم السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام واژه «رافضه» شهرت داشته است؛

الزینه ابوحاتم رازی و از منابع متاخر به تاریخ تشیع در ایران جعفریان، خاستگاه تشیع آقانوری، کلام و جامعه فان اس و... اشاره کرد.

۱. در ادامه به ضعیف یا جعلی بودن این گونه روایات اشاره خواهد شد.



چون نخستین امامی که چنین روایتی را از زبان رسول خدا نقل فرموده، امام حسن عسکری است و در نهایت تنها این احتمال تقویت می‌شود که برای نخستین بار این واژه در کلام رسول خدا به کار برده شده است، ولی دلیلی برای شهرت چنین واژه‌ای تا نیمه دوم سده نخست هجری وجود ندارد.

شاهد تاریخی دیگری که نشان می‌دهد واژه «رافضه» پس از عهد رسول خدا و تا پیش از واقعه کربلا به کار برده شده است، قولی از معاویه بن ابی سفیان است که از مخالفان خود به «رافضه» تعبیر کرده است (منقی، ۳۴:۱۴۰۴). این نقل تاریخی گرچه می‌تواند کاربرد واژه «رافضه» را تا قبل از واقعه عاشورا تأیید کند و یکی از عوامل احتمالی ترویج این واژه در جامعه مسلمانان باشد، ولی به تهایی نمی‌تواند شهرت این واژه را در دوران حاکمیت معاویه ثابت کند. تاکنون گزارش‌ها یا قرینه‌هایی نیز مشاهده نشده که بتوان در مورد اصطلاح «رافضه» در دوران معاویه بیش از این سخن گفت، اما منابع فرق و مذاهب نشان می‌دهند که پس از واقعه عاشورا به طیف‌های مختلفی از شیعیان «رافضه» می‌گفتند که مشهورترین این انتساب به شیعیانی مربوط است که نسبت به خلفای سه‌گانه و یا خلیفه اول و دوم به‌گونه‌ای خصوصت، طرد و انکار نشان می‌دادند. گاه دیده شده که به همه شیعیان و حتی به کسانی که به اهل بیت (ع) ابراز محبت می‌کردند نیز رافضه می‌گفتند. همچنین گفته شده شیعیانی که مخالفت خود را نسبت به زید بن علی (ع) و معیره بن سعید اعلام کردنده به رافضه متناسب شدند. تفصیل این چهار معنای رافضه در ادامه خواهد آمد. حاصل جمع این اقوال شاهدی بر این ادعاست که واژه «رافضه» در زمان‌های مختلف، معانی متفاوتی داشته است و گاه در یک زمان، اما با رویکردهای متفاوت، در معنایی تقریباً متفاوت به کار برده شده است.

اقوال چهارگانه در معنای رافضه

۱. رافضه و مسئله طعن، طرد و انکار

بیشتر منابع تاریخی چنین گزارش داده‌اند که لقب «رافضه» به کسانی مربوط است که نسبت به مخالفان و دشمنان اهل بیت (ع) برائت می‌جویند و آنها را انکار و طرد می‌کنند و یا نسبت به آنان طعن و ناسزا روا می‌دارند. از این‌رو، انکار و طعن، شاخصه اصلی

Rafzehi boudan yek Shiiyah ya Musliman ast; ba inan toosheh ke inan Makhalfan و دشمنان اهل Bait علیهم السلام در تعاریف، شرایط و زمان‌های مختلف به اشخاصی خاص انصراف دارند. در تعاریفی عام‌تر هر نوع طعن نسبت به سه خلیفه اول و انکار آنها در تعریف « Rafzehi » وارد شده است (ملطی، ۱۴۱۰: ۱۱۸—۱۱۹؛ ذہبی، ۱۴۱۳: ۵۱۰). برخی دیگر پا را فراتر نهاده و طعن بر عایشه و صحابه‌ای مانند معاویه، عمرو بن عاص و طلحه را نیز در معرفی « Rafzehi » وارد کردند (طبرسی، ۱۳۷۱: ۳۷۵؛ مقریزی، بی‌تا: ۴۰۷؛ السنت، ۱۹۹۴: ۴۴۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۵۹؛ مزی، ۱۴۰۶، ج ۲۰: ۵۹؛ مزی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۲۰).

Talqiyeh-e-Golab inan ast ke dr tearef Rafzehi az naghah Tafsir beh beraiat و انکار Nisbat beh Makhalfan، آنچه مشهورتر ast طعن Nisbat beh Shiixin و انکار آن do ast. Ahmed bin Hanbel dr Murefati Rafzehi Tafsir beh Kandeh: آنها Kisanî Hestend ke Abubeker و عمر Ra Sab beh Kardه و beh آنها Nasra می‌Koynid (خلال، ۱۹۹۴: ۴۴۷). Beh Gfeteh ibn Hazem، Edawat « Rafzehi » Nisbat beh Shiixin beh Had Nihayat ast (ibn Hazem، ۱۹۹۵، ج ۳: ۱۱). dr tearef Abu al-Hassan Ashurî Niz « Rafzehi » Kisanî Hestend ke Imamah Abubeker و عمر Ra Ankar (Rafzehi) Mi Kandeh (Ashuri، ۱۴۰۰: ۱۶).

Tafavati ke dr tearef Ashurî Nisbat beh Dikher Tafsir Mashaadeh Mi Shod inan ast ke او در Abtada Rafzehi Ra beh Imamah Shiixin Nisbat Mi Dهد نه خود Shiixin و Shaaxsche Achihi Andisheh Rafzehi Ra der Auctقاد beh Nushteh صريح و Jali Piyambar علیهم السلام beh Imamah Amirul-momineen علیهم السلام Mi Danad و az Hemin Rost ke Rafzehi، Bسياري az Sahabe Ra beh Jheit عدم Aqta beh Amirul-momineen علیهم السلام گمراه Mi Kandeh (همان). Benabariyin، Rafzehi beh Jheit Rafzehi Imamah Shiixin، خود Shiixin Ra hem Rafzehi Mi Kandeh و beh گمراهی آن do Qa'eel and.

علل و عوامل پیدایش این دسته از « Rafzehi »

Ahle Sunnah ber-آنند ke beh Her Tariqiyi Lqeb « Rafzehi » Ra beh Imamah Nisbat Dhenad و با Ahadith Mansoub beh Piyambar علیهم السلام Bar Munayyi Minfi و Tahrir Amizi برای inan واژه Adaa Kandeh و Ba Rabet Daden Andisheh Rafzehi beh Andisheh Yehoud، Avasi inan Andisheh Ra Sust Jلوه Dhenad. Drbareh Roayat Adaa Shde^۱، Gfeteh Shde ke inan Gonah Roayat beh Lhazat Muhthoona Tacahestati Darenad ke ba Mabanî خود

1. چنان که پيشتر گفته شد، مضمون اين روایات حاکي az آن ast ke Rafzehi، Shiixin را طعن و انکار





می‌کرده‌اند.

اهل سنت ناسازگاراند (نک: ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۴۷۶ و ۳۰۱). از نشانه‌های این تناقض، سخنی از ابن ابیالحدید است که می‌گوید: «اگر طعن بر صحابه رفض باشد، عمر ارفض الناس است و امام همه روافض»؛ چرا که او گفته است: «بیعت ابوبکر فلتها بود که خداوند از شرš همه رانگه دارد. پس هر کس به سمت چنین اتفاق‌هایی رفت اورا بکُشید» (ابن ابیالحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰: ۲۱). ابن ابیالحدید همچنین می‌گوید: «اگر کسی دوست دارد اختلاف صحابه و طعن برخی بر بعض دیگر و همچنین اعتراض و رد تابعان نسبت به آنها را ببیند به کتاب نظام مراجعه کند». او به نقل از جاحظ می‌گوید که خود نظام از لحاظ انکار صحابه از رافضه تدریجی‌تر بود (ابن ابیالحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰: ۳۰).

برخی از اهل سنت ادعا دارند که اصل اندیشه رفض در شیعه، برگرفته از یهود است و چنین تفکری را عبدالله بن سبأ یهودی وارد شیعه کرده است (اشعری قمی، بی‌تا: ۲۰؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۲؛ قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۱۰) و یا در برخی منابع اهل سنت ادعا شده که مغیره بن سعید برای نخستین بار طعن بر شیخین را به طور علنی وارد جامعه اسلامی کرد (سامی الشار، ۱۴۲۹، ج ۲: ۷۴۷) و البته، چون مغیره خود از اصحاب ابن سبأ بوده (دینوری، ۱۹۶۹: ۶۲۲)، می‌تواند به این تفکر پای‌بند باشد. در این‌که اندیشه برائت و طعن نسبت به شیخین چگونه در جامعه شیعه فرآگیر شد، مقالی دیگر را می‌طلبید (نک: اعتضامی، ۱۳۹۴)، اما این‌که اصل این اندیشه به شخصیتی منفی مثل ابن سبأ یا مغیره بن سعید نسبت داده شود و یا واژه «رافضه» با انعکاسی منفی به شیعه نسبت داده شود، سیاستی است که پس از واقعه کربلا پی‌گرفته شد (نک: همان، ۳: ۱۳۹۳) و گرنه شواهد تاریخی و روایی نشان از آن دارند که اصل و اساس طعن و ترک شیخین قدمتی پیش‌تر از ابن سبأ و مغیره بن سعید داشته و ریشه در رفتار و اقوال صریح اهل بیت علیهم السلام و صحابه دارد (نک: خطبه فاطمه زهرا علیهم السلام؛ ابن طیفور، بی‌تا: ۱۲).

شایان ذکر است که هیچ دلیل یا قرینه تاریخی‌ای وجود ندارد که نشان دهد پیش از واقعه کربلا کسی به مخالفان یا طاعنین به شیخین، رافضی گفته باشد، اما این انتساب از سال‌های آغازین سده دوم، شهرت یافته است تا جایی که برخی اصحاب اهل بیت علیهم السلام نزد

۱. همچنین نک: خطبه شقشقیه: نهج البلاغه: خطبه ۳؛ مناظره عبدالله بن عباس با عمر: ابن ابیالحدید، ۱۴۰۴، ج ۳: ۱۱۵؛ سخن عمر در مورد ابوبکر: ابن ابیالحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰: ۲۱؛ عدم بیعت برخی از صحابه با ابوبکر تا پیش از بیعت امیر المؤمنین علیهم السلام؛ طبری، بی‌تا، ج ۴۴۳: ۲.

آن بزرگواران شکوه می‌کنند و ظاهر این شکوهها نشان می‌دهد که مخالفان به زبانی تحقیرآمیز شیعیان را به رفض منتنب می‌کردن. از سوی اهل بیت علیهم السلام سعی داشتند تا معنای مشتبی از رفض القا کنند تا شیعیان از سوی مخالفان تحت فشار قرار نگیرند. ابوالجارود به امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید: ما را به فلان اسم می‌خوانند و امام علیه السلام فرمود: به چه اسمی؟ گفت: ما را «رافضه» می‌خوانند. امام علیه السلام در حالی که دستش بر سینه اش بود فرمود: من از «رافضه» هستم و «رافضه» از من است و این جمله راسه بار تکرار کرد (برقی، ۱۳۷۰، ج: ۱، ۱۵۷).

امام علیه السلام با ملقب کردن خود به این لقب، هم واژه «رافضه» را مثبت جلوه می‌دهد و هم در واقع، از اصل تفکر رفض دفاع می‌کند؛ چراکه هدف امام علیه السلام نمی‌تواند صرفاً دفاع از یک واژه باشد. این پاسخ واکنش امام علیه السلام نشان می‌دهد که سؤال کننده و افرادی مثل او، نسبت به لقب «رافضه» روی خوشی نشان نمی‌دادند و یا این‌که از واکنش اجتماعی آن زمان به این واژه واهمه داشتند؛ چرا که در جامعه آن روز افزون بر نشر احادیث دروغین در نکوهش رافضه، حاکمیت نیز بر کسانی که ملقب به این لقب بودند، فشار می‌آورد. ابابصیر نیز نزد امام صادق علیه السلام گله می‌کند و عرض می‌کند ما را به القابی می‌خوانند که پشت ما را می‌شکند و سبب دل مردگی ما می‌شود و سبب می‌شود تا حاکمان بر اساس احادیث فقهای خود، خون ما را حلال بدانند و امام علیه السلام فرمود: منظورت «رافضه» است؟ گفتم: بله. امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم انتساب شما به این لقب به دست مردم نیست، بلکه خداوند متعال چنین لقبی را به شما نسبت داده است. وقتی در بهترین شخصیت‌های بنی اسرائیل هفتاد نفر به حضرت موسی علیه السلام و برادرش ایمان آورده بـ آنها «رافضه» گفته می‌شد... و همانا شما برخلاف مردم که شرّ را به جای خیر انتخاب کردند، خیر را به جای شرّ انتخاب کرده‌اید (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۸، ۳۴: ۱۴۱۳-۱۰۵).

گلایه اصحاب، از این واقعیت خبر می‌دهد که هم مخالفان و هم حاکمان با انتساب «رافضی» عرصه را بر شیعیان تنگ کرده بودند. بی‌شک، در این گفت‌وگوها امام علیه السلام در صدد نیست تا واقعیت رخ داده را به گونه‌ای دیگر جلوه دهد، بلکه در صدد القای بعد معنوی و حقیقی رفض به شیعیان است تا آنها از این انتساب واهمه‌ای نداشته باشند؛ حتی برخی اصحاب اهل بیت علیهم السلام نیز برای مثبت‌نگری در واژه «رافضه» و مقابله با جبهه ضد رفض، تلاش می‌کردند در جامعه مسلمانان معنایی مقبول ترویج



کنند. گفت و گوی عمار دُهْنی و قاضی کوفه ابن ابی لیلی شاهدی بر این مدعای است. او به بیان و استدلالی شیوا – در برابر قاضی کوفه ابن ابی لیلی – از انتساب به «رافضه» دفاع می‌کند و از سوی امام صادق علیه السلام تمجید می‌شود.^۱

خاستگاه این گروه از رافضه

از انتساب شخصیت‌های بنام کوفه به «رافضه» در سده‌های نخستین و جریان‌هایی که حول محور اندیشهٔ رفض در کوفه رخ داده است، چنین برداشت می‌شود که کوفه مرکز اندیشهٔ رفض بود، یعنی دقیقاً همان‌جا که شیعه در آن دوران مرکزیت داشت (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۰۴). افرادی چون جابر بن یزید جعفی کوفی از نمایندگان خاص امام باقر علیه السلام در کوفه بودند (نک: لالانی، ۱۳۸۱: ۱۴۸) درباره او گفته شده: «رافضی یشتم اصحاب النبي ﷺ» (عقیلی، ۱۴۱۸، ج: ۱۹۳) و یا گفته شده: «من الرافضة الغالية» (دینوری، ۱۹۶۹: ۴۸۰) درباره عمر بن شمر کوفی نیز که از اصحاب امام صادق علیه السلام است (طوسی، ۱۴۰۴، ج: ۱۴۱) گفته شده: «رافضی یشتم الصحابة» (ذہبی، ۱۴۱۸، ج: ۵۴). خاندان اعین که اغلب کوفی هستند (طوسی، ۱۴۰۴، ج: ۱۴۱)

۱. به امام صادق علیه السلام گفته شد: «عمار دهْنی نزد قاضی کوفه ابن ابی لیلی شهادت داده است، ولی قاضی به او گفته که تو چون رافضی هستی شهادت پذیرفته نیست... عمار ناراحت می‌شود و قاضی به او می‌گوید اگر ناراحت می‌شوی که به تو بگویند «رافضی»، پس از رفض برائت بجوی تا تو هم از برادران ما باشی. عمار در جواب می‌گوید: این گونه نیست که تو فکر می‌کنی. گریه من برای دو چیز است: برخودم و خودت. بر خودم برای این که تو به من نسبتی شریف دادی که من لایق آن نیستم و گمان کردی که من رافضی هستم. وای بر تو! [مگر نشنیدی] امام صادق علیه السلام اولین کسانی که به «رافضه» مشهور شدند جادوگرانی بودند که وقتی معجزه موسی علیه السلام را دیدند به او ایمان آوردند و فرعون را رفض کردند و فرعون آنها را «رافضه» نامید؛ چون که دین او را رفض کرده بودند. پس، رافضی کسی است که هر چه خدا از آن کراحت دارد را رفض کند و هر چه خداوند امر کند آن را انجام دهد. پس کجا یند چنین کسانی؟ گریه من از خوف خداست که از قلب من آگاه است و من که خودم را با این اسم نشان داده‌ام از این می‌ترسم که خداوند مرا مورد عتاب قرار دهد که ای عمار تو رفض امور باطل بودی و عمل کننده به طاعات چنان که تو را به این اسم می‌خوانندند. پس اگر مسامحه کرده باشم که مقصرم و اگر مناقشه کرده باشم، مستحق عذاب شدیدم، مگر این که موالي من مرا شفاعت کنند. اما گریه من بر تو برای این است که تو به دروغ اسمی به من نسبت دادی که ااسم من نبود و تو را از عذاب شدید خدا می‌ترسم که منصرف شوی از این که اشرف اسماء را به جای پست‌ترین اسم‌ها به کار ببری. چگونه بلن تو عذاب خدارا تحمل می‌کند». پس از این جریان، امام صادق علیه السلام فرمود اگر عمار گناهانی بزرگ‌تر از آسمان‌ها و زمین‌ها داشت با چنین کلماتی محوشد و همانا با این کلام خودش بر حسناتش نزد خدا افزود (امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۰۹: ۳۱۰).

۱۹۴ و ۲۱۰ و ۲۳۸) به رافضه منسوب شده‌اند. مزی به نقل از حمیدی از سفیان نقل می‌کند که عبدالملک بن اعین شیعی است و نزد ما راضی و صاحب اندیشه است و می‌گوید: سفیان چنین نقل کرده که هر سه برادر در خاندان اعین یعنی عبدالملک، زراره و حمران راضی اند (مزی، ۱۴۰۶، ج: ۱۸؛ ۲۸۳). ذهبي در ترجمة زراره می‌گويد: «کوفی یترفض» (ذهبي، ۱۳۸۲، ج: ۲؛ ۶۹). علی بن ثابت (م: ۱۱۶) تابعی کوفی است. به نقل از ذهبي، تعبیر دارقطنی در مورد او چنین است: «رافضی غال» (ذهبي، ۱۴۱۸، ج: ۲؛ ۵۴).

درباره ابوحمزه ثمالي نیز گفته شده که او رافضی است (عسقلانی، ۱۴۱۵، ج: ۱؛ ۱۴۶). وی چندین روایت در طعن شیخین نقل کرده است (صفار، ۱۴۰۴: ۲۹۰؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج: ۱؛ ۱۷۸، ج: ۶۵). فعالیت و مسئولیت اشخاصی مثل عامربن واٹله و ابو عمره – که با وجود کیسانی بودن به رفض شیخین مشهور بودند – در کوفه و در سپاه مختار ثقی (نک: اعتصامی، ۱۳۹۴) و پس از دوران آنها، فعالیت شخصیت‌های معروفی همچون ابوالجارود ثقی کوفی – رئیس فرقه جارودیه و از منکران شیخین (اشعری، ۱۴۰۰: ۶۷) – قرینه‌هایی هستند که بر مرکزیت کوفه برای اندیشه رفض شیخین دلالت می‌کنند.

از دیگر شواهدی که مرکزیت کوفه برای اندیشه رفض را تقویت می‌کنند، جریان‌هایی است که در زمینه برائت از شیخین در کوفه به راه افتاد. نوشتن و نشر کتاب سلیم بن قیس هلالی از عصر امام سجاد علیه السلام به بعد از جمله آنهاست (نک: اعتصامی، ۱۳۹۲ (الف)). جریان تقابل شیعیان بازید بن علی در مسئله اظهار برائت از شیخین نیز در کوفه صورت گرفته است. انتساب رافضه به شیعیان کوفه از ناحیه زید را چه مبدأ شهرت این واژه بدانیم و چه ندانیم، اصل اختلاف در اظهار برائت که بین شیعیان وزید رخ داده است، محل آن در کوفه است. بنابراین، کوفه را می‌توان به تعبیری کانون رافضه دانست.

نقطه مقابل کوفه در بحث اندیشه رفض، مدینه است. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که در مدینه – به خلاف کوفه – و با وجود شمار اندک شیعیان و اصحاب اهل بیت علیهم السلام^۱ دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان حکم فرما بود (نک: حسینی جلالی، ۱۳۸۸: ۶۵) و بیش از آن که اندیشه رفض نمایان باشد، اهانت به امیر المؤمنین علیه السلام رونق داشت؛ به طوری

۱. زمانی که امام سجاد علیه السلام به امامت رسیدند، اصحاب ایشان در مدینه از بیست نفر تجاوز نمی‌کردند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج: ۴؛ ۱۴۰).





که گاه اعتراض اصحاب اهل بیت علیهم السلام را به دنبال داشت.^۱ در عصر امام صادق علیه السلام و در مدینه این حساسیت در میان اهل سنت وجود داشت که برخی از آنها اگر کسی را می دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر عثمان مقدم می کرد و یا حتی در تقدیم و تأخیر مردّد می شد، او را رافضی می انگاشتند. نمونه آن در مورد شخصی به نام ابراهیم بن عبدالعزیز است که ساکن مدینه بود و از فضایل خلفا سخن می گفت و وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان رسید و سؤال کرد که از آن حضرت شروع کنم یا عثمان، به او گفته بـ خاطر این شکی که داری رافضی هستی (اصبهانی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۱۷۶). برخی قرینه ها نیز نشان می دهند که حتی گاهی که رفض شیخین در مدینه نمایان می شد، معلوم می شد که توسط اهل عراق و کوفه پایه ریزی شده است. نمونه ای از آن در عصر امام سجاد علیه السلام رخ داد که گفته شده از جانب امام نکوهش شد^۲ (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۹۰ و ۴۱).

۲. رافضه و ترک زید بن علی علیه السلام

وقتی شیعیان کوفه به علت عدم برانت زید از شیخین، بیعت خود با او را شکستند، زید آنها را با تعبیر «رفضتمونی» خطاب کرد. گفته شده که از همان زمان، شیعیان مخالف زید به «رافضه» مشهور شدند و فرقه نگاران این قول را به عنوان یکی از اقوال، در وجه تسمیه رافضه ذکر کرده اند (اشعری، ۱۴۰۰؛ اسفراینی، ۱۹۸۳: ۲۶؛ شهرستانی، بیتا، ج ۱: ۱۸۱). بنابر قولی دیگر، زید خودش شیعیان مخالف را «رافضه» نامید (مسکویه رازی، ۱۴۲۱: ۳؛ ۱۴۱: ۳).

در نگاه اولیه هیچ ارتباطی در وجه تسمیه «رافضه» بین این قول و قول نخست نیست و در این گزارش، شیعیان تنها به دلیل رفض زید به «رافضه» منسوب شده اند. شواهد موجود برزمی تا بد که واژه رافضه از تقابل زید و شیعیان آغاز شده باشد یا شهرت یافته باشد. با توجه به این مطلب و نیز شواهد دیگر، این احتمال، قوی به نظر می رسد که زید نیز صرفاً به انگیزه سرزنش شیعیان مخالفش تعبیر «رفضتمونی» را به کار برده است. گویا او از شیعیان و بیعت کنندگان انتظار داشت که در راستای براندازی حکومت بنی امية اورایاری

۱. یحیی بن ام الطویل در مدینه آشکارا مردم را از برائت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نهی کرد. او در مسجد مدینه خطاب به حکومت جائز آن زمان و نیز کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت می کردند می گفت ما روش و منش شما را قبول نداریم و بین ما و شما دشمنی ای آشکار است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۷۹، ۳۸۰).^۳
۲. آن حضرت بهجهت مصالحی این کار را نهی فرمود (نک: اعتمادی، ۱۳۹۲ (الف): ۱۸).

کنند و از اختلافی که سبب ضعف سپاهش می‌شود، دم تزنند؛ چرا که حامیان زید افرادی اعم از شیعه امامیه بودند (نک: اعتصامی، ۱۳۸۹: ۶۳) و گرنه بنابر شواهدی زید خودش از شیخین اظهار برائت می‌کند؛ البته این اظهار برائت زمانی بود که در آستانه مرگ قرار گرفت و تقیه در برابر مخالفان برای او سودی نداشت (همان).

قرینه و مؤید دیگر بر این که پیش از رویارویی زید با شیعیان کوفه، واژه رفض یا رافضه متداول بود، سخنی است که به خود زید نسبت داده شده است. می‌گوید: «رافضه مخالف من و پدر من هستند و همان گونه که خوارج بر علیٰ خروج کردند رافضه نیز علیه من به پا خواستند» (ابن عساکر، ۱۴۲۰، ج ۱۹: ۴۶۴؛ صدی، ۱۴۲۰، ج ۱۵: ۲۱).

گرچه ظاهر این سخن، نشان می‌دهد که زید چنین کلامی را نیز در همان ایامی بر زبان آورد که برخی از شیعیان با او مقابله کردند؛ اما از این که او مقابله مخالفان را به عصر پدر خود امام سجاد علیٰ نیز مرتبط می‌کند و از آنها به «رافضه» نام می‌برد، معلوم می‌شود که رافضه، نسبت و واژه‌ای جدید در کلام او نیست. برخی دیگر از قرائن نیز نشان می‌دهند که تا پیش از سال ۱۱۴ قمری که سال شهادت امام باقی علیٰ است، واژه «رافضه» در جامعه شهرت داشت و شیعیان گلایه خود را به جهت این انتساب به امام باقی علیٰ می‌رسانند (نک: برقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۵۷).

بنابراین، با توجه به این که زید نیز شیعیان را به جهت سابقه آنها در رفض شیخین به «رفض» خودش نسبت داده است، می‌توان این قول را با قول نخست همسو دانست با این توضیح که رفض در دوران زید به انکار و برائت نسبت به شیخین انصراف دارد و شیعیان نیز همین عقیده را از زید خواستارند و وقتی که زید برائت خود را نشان نمی‌دهد، او نیز رفض می‌شود و در این تقابل از تعبیر «رافضتمنی» استفاده می‌کند. در واقع، این کلام زید نوعی طعنه بر شیعیان است که شما من را رفض می‌کنید، همان‌گونه که شیخین را رفض نموده‌اید در حالی که جایگاه من با آن دو متفاوت است.

شواهد دیگری که نشان می‌دهند معنای رافضه در قول نخست (طرد شیخین) و قول دوم (طرد زید) در یک راستا هستند، گزارش مورخان و فرقه‌نویسانی چون اشعری، شهرستانی و مقریزی است. آنها در عین حال که به قول دوم به عنوان یکی از اقوال اشاره می‌کنند، شناسه و رکن اصلی رافضه را طعن بر خلفاً می‌دانند. در بررسی قول نخست دیدیم که اشعری وجه تسمیه «رافضه» را در رفض شیخین





می‌بیند. شهرستانی نیز در کتاب ملل و نحل، ابتدا می‌نویسد: شیعیان کوفه که زید را به جهت پذیرش امامت مفضول و مخالفت با طعن شیخین رها کردند، به «رافضه» مشهور شدند (شهرستانی، بی‌تا: ۱۵۵)، ولی در جایی دیگر در مورد نظام معتزلی می‌گوید که او به «رافضه» متمایل است، به این دلیل که او نص بر امامت امیرالمؤمنین علی را قبول دارد و گاه صحابه را طعن و سرزنش می‌کند. (شهرستانی، بی‌تا: ۵۷). مقریزی نیز در الخطوط، قول دوم در تفسیر واژه «رافضه» را به عنوان یکی از اقوال ذکر می‌کند، ولی خود در معرفی «رافضه» می‌گوید آنها کسانی هستند که در محبت امیرالمؤمنین علی و دشمنی با سه خلیفه اول و نیز نسبت به عایشه و معاویه غلو می‌کنند (مقریزی، بی‌تا: ۴۰۷). بنابراین، نسبت رافضی از طرف زید می‌تواند به این معنا باشد که رافضی بودن شیعیان کوفه صرفاً به جهت رفض زید نبود؛ بلکه عامل اصلی آن برایت از شیخین بود. به عبارتی دیگر، این واکنش زید صرفاً شهرت شیعیان مخالفش را در انتساب به رفض بیشتر نمود.

صرف نظر از احتمالات و توجیهات پیش‌گفته، اگر اصل این ادعا پذیرفته شود که «رافضه» در این قول دوم صرفاً به کسانی نسبت داده شد که زید را رفض کردند، باز هم نمی‌توان ثابت کرد که این واژه برای نخستین بار از سوی زید به شیعیان نسبت داده شد. تنها تیجه‌ای که می‌توان از رویارویی شیعیان با زید گرفت، جدایی شیعیان رافضی از شیعیان زیدی یا شیعیان مخالف رفض است. بنابراین، شهرت رافضه پس از قیام زید می‌تواند از همین جهت باشد که راه آنها از شیعیان غیر رافضی جدا شد و این دو گروه شیعه از هم متمایزتر شدند و بنابر برخی اقوال، شیعه از یک دستگی پیش از قیام زید خارج شد (نک: رازی، ۱۳۸۲: ۸۷).

۳. «رافضه» و مسئله محبت به اهل بیت علی و مقدم داشتن آنها

پس از واقعه عاشورا و قیام‌های علویان که تا اندازه‌ای شیعه خط خود را از دیگر فرقه‌ها جدا کرد (نک: شیبی، ۱۹۸۲، ج: ۱، ۲۷؛ جعفری، ۱۳۷۴: ۲۵۰)، هر کس که به طریقی به اهل بیت علی ابراز محبت می‌کرد و فضیلتی از آنها نقل می‌کرد و یا آنها را بر یکی از خلفای سه‌گانه مقدم می‌دانست، از سوی برخی مخالفان، به «شیعه» یا «رافضه» ملقب می‌شد (نک: فضیل بن شاذان، ۱۳۶۳: ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج: ۳۸؛ ۴۷۳). برخی از اهل کوفه زیر بار پذیرش خلافت عثمان نمی‌رفتند و تنها خلافت ابوبکر، عمر و امیرالمؤمنین علی را پذیرفته بودند و به همین جهت

به آنها راضی می‌گفتند؛ حتی برخی از اهل سنت بر این باور بودند که هر کس بگوید ابوبکر، عمر، علی و عثمان، راضی با بدعت گذار است (خلال، ۱۹۹۴: ۳۸۰ و ۳۹۴)؛ چون عثمان را نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ به تأخیر انداخته است. با توجه به این که لقب راضی از همان دوران تفکیک عثمانی‌ها و علوی‌ها رواج یافت (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۲) این احتمال قوی به نظر می‌رسد که مخالفت با عثمان به نوعی مخالفت با شیخین انگاشته می‌شد؛ چرا که به هر حال، اعتراض به عثمان یا اعتقاد به عدم مشروعیت خلافت او نوعی طعن و اعتراض به حاکمیت خلیفه دوم بود و پایه حکومت او در سیاست‌های شیخین نیز ریشه داشت.

در این قول سوم، مخالفت و طعن بر خلفا در معنای رفض، به صراحت گنجانده نشده، ولی شاید در برخی دوره‌ها، مدح و ستایش اهل بیت ﷺ و یا مقدم داشتن آنها انصراف در مخالفت و طعن بر خلفا یا حاکمیت وقت داشته باشد و یا دست کم چنین توهی را برای مخالفان شیعه ایجاد کند. قصیده معروف ابن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) نمایان گر چنین امری است. او چنین سروده است: «قال لی ترفضت، قلت کلا ما الرفض دینی ولا اعتقادی / ان کان حب الولی رفضاً فانی ارفض العباد». ^۱ (زرندی حنفی، ۱۱۱: ۳۷۷).

نمونه دیگر توهی رفض در مورد شخصی به نام ابو عمرو بصری است. او در زمان متولی عباسی وقتی روایتی از پیامبر ﷺ در فضیلت امام حسن و امام حسین ﷺ نقل کرد متولی عباسی گمان کرد که او راضی است و دستورداد تا گردن او را بزنند، ولی به او گفتند که این شخص از اهل سنت است و از این رو، منصرف شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ج ۱۲، ۳۸). حتی گفته شده که در دوره‌ای از حاکمیت عباسیان، هر کس گمان می‌کرد که امیرالمؤمنین ﷺ افضل از عباس عمومی پیامبر ﷺ است و فرزندان او نیز برای خلافت، شایسته‌تر از فرزندان عباس هستند، راضی نامیده می‌شد (مسعودی، ۱۴۰۴: ج ۲۳: ۴).

شواهد و دلایلی از این دست که نشان می‌دهند در سده‌های نخستین به برخی از مسلمانان که صرفاً به جهت بیان فضایل اهل بیت ﷺ یا مقدم داشتن آنها، به «(راضیه)» منسوب شدند، پس از این امر بود که واژه رفض به معنای انکار یا ترک خلفا یا صحابه به کار بده شد و از این رو، اگر کسی به جهت مقدم داشتن امیرالمؤمنین ﷺ یا ذکر فضایلی از اهل بیت ﷺ یا ارتباط با اهل بیت ﷺ به شیعیان نزدیک می‌شد از روی تعصب او را

۱. «گفته‌اند تو راضی شده‌ای، گفتم چنین نیست. رفض نه دین من است و نه اعتقاد من. اما اگر محبت به ولی امیرالمؤمنین ﷺ رفض است، پس راضی ترین بندها من هستم».





۴. «رافضه» و مغيرة بن سعيد

مغيرة بن سعيد همراه با پیروانش پس از شهادت امام باقر علیه السلام، برای محمد بن عبدالله (نفس رکیه) ادعای امامت کردند و به «مغیره» شهرت یافتند. امام صادق علیه السلام و شیعیان آن حضرت، مغیره را لعن و رفض کردند و گفته شده که از آن زمان بود که مغیره آنها را «رافضه» نامیدند (طوسی، ۱۴۰۴ (الف): ۲۸۷؛ اشعری قمی، بی تا: ۷۷؛ مغربی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۹). به اعتقاد نوبختی، خود مغيرة بن سعيد شیعیان مخالف را «رافضه» نامید (نوبختی، ۱۴۰۴: ۶۴-۶۳).

بر فرض صحت این گزارش که مخالفان مغیره به «رافضه» نسبت داده شدند، باز هم این قول نمی‌تواند اقوال پیشین را نقض کند و مبدأ و منشأ اصطلاح «رافضه» در جامعه مسلمانان باشد و این قول، تنها گزارشی از یک واقعه است که گفته شده در آن واقعه، شیعیان به «رافضه» منسوب شدند. افزون بر این، پیشتر نیز گفته شد که خود مغیره نیز در منابع تاریخی به رفض متهم شده و به «رافضه» – به معنای برائت از خلفاً – منسوب بوده است؛ چرا که بنابر برخی اقوال او از نخستین کسانی بود که برائت از شیخین را آشکار کرد (نک: دینوری، ۱۹۶۹: ۶۲۲؛ سامي النشار، ۱۴۲۹، ج ۲: ۷۴۷).

رافضه، شیعه و نسبت آن دو

بنابر تفسیر و تعریف‌های پیش گفته از واژه «رافضه»، بایسته است که در رابطه معنایی و مصداقی «رافضه» و «شیعه» نیز قائل به تفصیل شویم. اگر واژه «رافضه» تنها به کسانی اختصاص داشته باشد که اهل برائت و انکار هستند، معنایی اخص از معنای شیعه دارد؛ بدین لحاظ «رافضه» در این معنا، زیر مجموعه شیعه و قسمی دیگر فرقه‌های شیعی مثل زیدیه قرار می‌گیرد.^۱ چنان که اعتقاد اشعری در مقالات اسلامیین چنین است. او

۱. در ادامه خواهیم گفت که بهتر است به رفض در این معنای خاص، به عنوان یک تکرار نگریست نه شاخه‌ای از یک فرقه.



«رافضه» را قسمی زیدیه و غالیه و به عنوان شاخه‌ای از فرقه شیعه آورده است (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۶). البته، این تقسیم‌بندی اشعری در خور تأمل است. بنابر تعریف او اگر «رافضه» صرفاً به معنای رفض شیخین است (همان)، پس چرا فرقهٔ مغیریه به عنوان فرقه‌ای از روافضن معرفی نشده‌اند؛ در حالی‌که مغیرة بن سعید بنابر گزارش خود اشعری شدیدترین طعن‌ها را بر شیخین دارد (همان: ۸) و یا فرقهٔ جاروادیه که معتقد به امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و قائلین به امامت غیر از آن حضرت را کافر می‌دانند، زیرشاخهٔ زیدیه هستند (همان: ۶۷) و ارتباطی با رافضه ندارند. از طرفی دیگر «رافضه» شامل تنها یک فرقهٔ مثل امامیه نیست که اعتقاد به دوازده‌گانه بودن امام را هم ضمیمه تعریف رفض بدانیم؛ چرا که فرقه‌هایی چون کیسانیه هم از روافضن به حساب می‌آیند (همان: ۱۸).

ابن حزم نیز در الفصل، زیدیه و غالیه را جدا از «رافضه» معرفی می‌کند و هر سه را زیر مجموعهٔ شیعه می‌داند (ابن حزم، ۱۹۹۵: ج ۳: ۱۱)، او افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناسهٔ شیعی بودن می‌داند (همان، ج ۱: ۳۷۰) و در تعریف «رافضه»، دشمنی با شیخین را ملاک می‌داند (همان، ج ۳: ۱۱). شهرستانی نیز در الملل والنحل، «رافضه» را هم معنا با شیعه نمی‌داند. در بررسی معنای اصطلاحی «رافضه»، قول او به تفصیل گذشت. نتیجهٔ نظر او این است که «رافضه» از زیرشاخه‌های شیعه هستند؛ چه به معنای مخالفان زید باشد و چه به معنای تبری‌جویان از شیخین. سؤالی که در مورد نگرش اشعری در ملاک رافضی بودن مطرح شد، دربارهٔ ابن حزم و شهرستانی نیز قابل طرح است؛ به این دلیل که جاروادیه در گزارش آن دو، به کفر صحابه قائل بودند به این جهت که صحابه حق امامت را از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند (ابن حزم، ۱۹۹۵: ج ۳: ۱۱؛ شهرستانی، بی‌تاج، ج ۱: ۱۸۴)، ولی می‌بینیم که جاروادیه در تقسیم‌بندی شیعه، از مجموعهٔ روافضن خارج‌اند.

اما اگر «رافضه» به معنای کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او را مقدم بر دیگران کنند، در نظر گرفته شود هم معنا با شیعه می‌شود^۱ و در این صورت، دیگر فرقه‌هایی چون زیدیه و غالیه نیز زیرشاخهٔ آن قرار می‌گیرند. چنین تقسیم‌بندی‌ای در الفرق بین الفرق (بددادی، ۱۴۱۵) و التبصیر (اسفاریانی، ۱۹۸۳: ۲۷) و الشتبیه (مالطی، ۱۴۱۰: ۲۷) مشاهده می‌شود. در نظر فضل بن شاذان نیز، اهل سنت شیعیان را به سبب افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام «رافضه»

۱. واژه «شیعه» در اینجا می‌تواند شیعیانی را نیز در بر گیرد که به جهت مقدم داشتن امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان طعن و رفض او به این نام ملقب و معنون شده‌اند (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۲).



می نامند (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۳۰۳). همچنین ابن قتیبه، زیدیه را از زمرة روافض می داند، ولی اشاره می کند که زیدیه در رفض، کمتر از مختار، ابوعبدالله جدلی، زراة بن اعین و جابر جعفی غلو می کنند (بنوری، ۱۹۶۹: ۶۲۲).

شواهد تاریخی چنان نشان می دهند که تمایز رافضه و شیعه بیشتر در نیمه دوم سده نخست و آغازین سالهای سده دوم نمایان شده است. یعنی دقیقاً در دورانی که شیعه معنای عامتری داشت و در عراق حتی به کسانی که صرفاً امیرالمؤمنین علی را بر عثمان مقدم می کردند نیز شیعه می گفتند (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۲). یعنی ممکن بود کسانی که طعن و قدح بر سه خلیفة اول و یا دست کم بر عثمان را روا می داشتند، شیعه نامیده شوند و از دیگر سو ممکن بود کسانی که هیچ گونه طعن و قدحی نسبت به خلفاً روا نمی داشتند و صرفاً امیرالمؤمنین علی را بر عثمان مقدم می کردند نیز به شیعه منتب شوند. برای نمونه، ذهبی درباره حسن بن صالح بن حی می گوید: سکوت حسن درباره عثمان و عدم ترحم او بر عثمان نشانه شیعی بودن اوست (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۷: ۳۶۹).

از سوی دیگر می بینیم که پس از مدتی اهل سنت از واژه «رافضه» به عنوان حربه‌ای تحقیرآمیز علیه شیعه استفاده می کردند و معمولاً به هر شیعه‌ای رافضی می گفتند، حتی اگر اظهار رفض و طعن نسبت به خلفاً یا صحابه نمی کرد. بحث‌هایی که فضل بن شاذان در باب «رافضه» مطرح کرده است، نشان از همین امر دارد که رافضه در سده دوم به معنای شیعه و در مقابل اهل سنت به کار برده شده است (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۴۷۳).

البته، این امر می تواند ریشه در این واقعیت داشته باشد که شیعه امامیه از آغازین سالهای سده دوم رفته رفته اکثریت جامعه شیعه را تشکیل داد (نک: اشعری، ۱۴۰۰: ۱۷) و هویتی مستقل پیدا کرد و تا اندازه‌ای راهش از راه زیدیه و مغیریه جدا شد و در سده دوم و به ویژه پس از قیام زید، ساخته اعتمادی آنها دست کم رفض و انکار شیخین و پذیرش ولايت امیرالمؤمنین علی قرار گرفت (نک: اشعری، ۱۴۰۰: ۶۵). بنابراین، اگر کسی به عنوان شیعه مشهور می شد، حتی بی آن که اعتقاد خود نسبت به خلفای سه‌گانه را اظهار کند، به رفض متهم می شد. از همین رو، وقتی کسی از اهل سنت فضیلتی از اهل بیت علی نقل می کرد و یا به طریقی با اهل بیت علی مرتبط می بود، اگر هویت واقعی او معلوم نمی شد به رفض متهم می گردید و اگر می دانستند شیعی نیست او را رها می کردند.

این حساسیت به اندازه‌ای بود که برخی بزرگان اهل سنت در آن دوره به این موضوع

تذکر می‌دادند که به صرف محبت به اهل بیت نباید کسی را به رفض متهم کرد. شعر معروف شافعی که پیشتر ذکر شد، از همین امر حکایت دارد. او با این که معتقد است که راضی کسی است که قائل است ابوبکر و عمر امام نیستند (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۰: ۳۰) می‌سراید:

«اذا نحن فضلنا عليا فاننا روافض بالتفضيل عند ذوى الجهل»^۱ (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵۱: ۱۴۶).

نمونه‌ای دیگر در مورد شخصی به نام ابوالعیناء است. شواهد روایی نشان می‌دهند که او تا اندازه‌ای با امام حسن عسکری مرتبط بود (نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۱۲). وقتی متولک عباسی در باب راضی بودن ابوالعیناء به شک افتاد، او در حضور متولک، راضی بودنش را با مصاحب متولک، اهل بصره بودن و شاگردی اصمی^۲ متناقض دانست و این گونه از خشم متولک رهایی یافت (ابن حملون، ۱۹۹۶، ج ۷: ۱۹۲-۱۹۳).

بر این اساس، می‌توان گفت که دست کم در عصر حضور اهل بیت هرچند در دوره‌ای به همهٔ شیعیان، «راضی» می‌گفتند، اما باز هم رفض به طعن و انکار شیخین انصراف داشته است.

رفض و اندیشه مقابل

پس از بررسی معانی رفض، در شناخت اندیشه مقابل باید گفت اگر رفض در معنای خاص برایت از شیخین یا صحابه و انکار آنها به کار برده شود، طبیعتاً «راضی» شامل یک فرقهٔ خاص همچون امامیه نمی‌شود، بلکه اساساً باید به عنوان یک تفکر به رفض نگریست، نه به عنوان شاخه‌ای از یک فرقه. از این رو، لازم می‌آید که در مقابل یابی اندیشه‌ای در مقابل اندیشه رفض، جست‌وجو شود نه فرقه یا فرقه‌هایی خاص. این اندیشه مقابل یعنی همان اندیشه‌ای که انکار و طعن خلفاً یا صحابه را رد می‌کند و به لحاظ تاریخی، هم‌عصر با اندیشه رفض قرار می‌گیرد. بر این اساس که تفکر رفض و انکار شیخین پس از واقعه عاشوراً جریان ساز می‌شود (نک: اعتصامی، ۱۳۹۴) در مقابل نیز، مخالفان رفض، به گونه‌های مختلفی خود را نشان می‌دهند. بنابر گزارش ابوحاتم رازی در جامعهٔ شیعه به تفکری که مقابل رفض و انکار شیخین قرار می‌گرفت «ارجاء» و به صاحبان این

۱. آن هنگام که ما علی نایاب را افضل از دیگران دانستیم، پس جاهلان ما را به سبب همین افضلیت «راضی» دانستند.»

۲. دانشمند اهل ادب و لغت اهل سنت بصره (بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۴۱۰ و ۴۱۵).

تفکر «مرجئه» می‌گفتند (رازی، ۱۳۸۲: ۷۹) و چه بسا کسانی که به شیعه شهرت داشتند نیز به این لقب ملقب می‌شدند (نک: اعتصامی: ۱۳۹۲)، اما اگر بخواهیم خارج از نگرش جامعه شیعی و از منظر منابع تاریخی به این تقابل بنگریم، در واقع، مجموعه تفکرات فرقه‌هایی چون معترله، حشویه یا اهل حدیث، خوارج و مرجئه^۱ و بعدها بتیره و زیدیه در مقابل تفکر رفض قرار می‌گیرند که به نوعی می‌توان گفت اساساً این تقابل بین دو جبهه و گروه بود: جبهه و گروهی که امیر المؤمنین علی را مقدم و افضل بر همه خلفاً می‌دانست و مشروعیتی برای تقدیم مفضول بر افضل قائل نبود و جبهه و گروهی که مخالف تقدیم و تفضیل آن حضرت بود (نک: ناشی اکبر: ۱۸۲).

در برخی گزارش‌های تاریخی مشاهده می‌شود که تقابل معترله یا مرجئه با اهل رفض در جامعه شهرت می‌گیرد. در دوران ابوحنیفه که از سردمداران مرجئه عصر خود بود (نک: رضازاده، ۱۳۸۸: ۱۹۷) مخالفانش به عنوان رافضی مشهور بودند و اگر کسی به عنوان اصحاب او مشهور بود، به رافضی منتبه نمی‌شد (برای نمونه: توشی، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۶). در برخی گزارش‌ها می‌بینیم که اهل ارجاء، به رغم عدم اظهار برائت زید بن علی نسبت به شیخین، ابوحنیفه و مسurer بن کدام مرجئی را به خاطر همکاری با زید نکوهش می‌کنند (اصفهانی، بی‌تا: ۳۱۰) بشر بن معتمر هلالی (م ۲۱۰) نیز که از سردمداران معترله بغداد است (اشعری، ۱۴۰۰: ۴۰۲) به اتهام رفض به زندان انداخته شد. او در زندان شعری سرود و در آن شعر گفت که او نه از «رافضه» است و نه از مرجئه افراطی؛ بلکه او ابوبکر را مقدم می‌داند، ولی از عمرو [بن عاص] و معاویه برائت می‌جوید و با این اعتراف بود که از زندان آزاد شد (ابن مرتضی، بی‌تا: ۵۲: ۱). از این گزارش معلوم می‌شود اتهام رفض به بشر بن معتمر از جهت توهم رفض ابوبکر بوده است و پس از این‌که به تقدم ابوبکر اقرار می‌کند، آزاد می‌شود. در این اعتراف بشر بن معتمر افزون بر تقابل تفکر اعتزال در مقابل رفض، تقابل تفکر ارجاء در مقابل رفض نیز نمایان است. او ابوبکر را مقدم می‌کند تا از اتهام رفض رها شود و نسبت به برخی افراد اظهار برائت می‌کند تا او را مرجئی ندانند. با این بیان معلوم می‌شود که

۱. این نکته نیز شایان توجه است که مرجئه تاریخی در این جا نسبت به مرجئه‌ای که در جامعه شیعه تفسیر می‌شود خاص‌تر است و این مرجئه تقریباً پس از واقعه عاشورا به عنوان صاحبان تفکری سیاسی روی کار آمدند و اندک اندک صبغه کلامی به خود گرفتند (برای آشنایی بیشتر با اندیشه ارجاء، نک: رضازاده، ۱۳۸۸: ۱۸۹). زاییده هر دو تفکر ارجاء سیاسی و کلامی، مخالفت با رفض و طعن نسبت به خلفای سه‌گانه است و در واقع، استوانه هر دو تفکر را اکثیریت اهل سنت و جماعت تشکیل می‌دهند (نک: اعتصامی: ۱۳۹۲).

مرجنه در عصر او هر نوع برائت عليه صحابه حتى معاویه و يا عمرو بن عاص را جایز نمی دانستند.

شبابه بن سوار فزاری از مرجنه بغداد بود و در سده دوم و آغازین سالهای سده سوم زندگی می کرد (ابن حجر، ۱۴۲۱، ج: ۴، ۲۶۴). ابن قتبیه می گوید او چندی بعد به خراسان و سپس به مدائن رفت و در مدائن معتزلی شد و سپس به مکه رفت و در آن جا درگذشت. درباره او گفته اند که به شدت بر «رافضه» می تاخت (دینوری، ۵۲۷: ۱۹۶۹).

اما در موقعی که «رافضه» به همان معنای عام شیعه - یعنی تقديم امیرالمؤمنین علیه السلام بر هر یک از خلفا - به کار برده شده است، می توان به عنوان یک فرقه مورد نظر قرار گیرد. بنابراین، همه فرقه هایی که به نوعی قسمی شیعه هستند و در دوران شکل گیری شیعه، فعالیت و رشد دارند، مقابل «رافضه» قرار می گیرند.

شایان ذکر است که از همان آغاز که واژه «رافضه» برای شیعه به کار برده می شود، در جامعه شیعه نیز معمولاً به اهل سنت و جماعت، مرجنه می گفتند؛ چون اغلب آنها مخالف رفض و طعن خلفا بودند و در واقع، یکی از اهداف پایه گذاری تفکر ارجاء این بود که کسی از خلفا و یا حاکمان وقت نقد و نکوهش نشود (رضازاده، ۱۳۸۸: ۲۲۷).

بنا بر این معنا از «رافضه» نیز می توان ادعا کرد که این ارجاء است که در مقابل رفض اندیشی قرار می گیرد. ابوحاتم رازی نیز که معنای مشهور، مرجنه را در قبول شیخین و انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می داند، قائل است که این مرجنه بودند که روایاتی را از پیامبر اکرم علیه السلام در نکوهش و سرزنش رافضه نشر دادند (رازی، ۸۹۸۸: ۱۳۸۲) و دور از ذهن نیست که این کار مرجنه در واقع، واکنش به روایاتی بوده که از سوی شیعه و در نکوهش مرجنه نقل می شد (نک: اعتصامی، ۱۳۹۲). شایان توجه است که یک جبهه افراطی در میان اهل سنت و جماعت قرار داشت که بیش از دیگر مخالفان شیعه، با شیعه و اندیشه رفض مخالف بودند و از سوی اهل طعن و مذمت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان آن حضرت بودند. این دسته غیر از خوارج بودند و معمولاً بدنه حاکمیت بنی امية یا بنی عباس را تشکیل می دادند و یا از پیروان آنها بودند و در منابع تاریخی از آنها به نام «نواصب» یاد شده است (نک: رازی، ۱۳۸۲: ۶۳؛ رازی قزوینی، ۱۳۹۱: ۲۸۴).

واژه «ناصیبی» که مفرد «نواصب» است نیز - بنابر قرائت - هنگامی رواج یافت که لقب رافضی برای شیعیان برائتی جعل شد و رواج یافت. بنابر گزارش ذهبی، وضعیت سیاسی -





حاصل بحث

برخورد حاکمان و دانشمندان اهل سنت در عصر حضور اهل بیت (ع) با شیعیان و نیز شهرت بسیاری از اصحاب اهل بیت (ع) به رافضه - در معنای انکار خلفای نخستین - نشان می‌دهد که «رافضه» در معنای مخالفان زید یا مغیره بن سعید، شهرت چندانی ندارد. آنچه سبب تمایز بارز و آشکار امامیه و دیگر فرقه‌ها شده است، تفکر رفض به معنای انکار خلفای نخستین است، اما نقطه ابهامی که در منابع شیعه و اهل سنت باقی مانده، منشأ و مبدأ دقیق واژه «رافضه»، به معنای مشهور آن است. معلوم نیست که دقیقاً از سوی چه کسی یا چه گروهی یا پس از چه رویدادی این واژه در معنای مشهورش به کار برده شده است. آنچه از ظاهر رفتار اصحاب و شیعیان اهل بیت (ع) می‌توان برداشت کرد این است که واژه «رافضه» به دست شیعیان در جامعه مسلمانان رواج نیافته است بهویژه این که این واژه - هرچند در معنایی عامتر - در کلام معاویه بن ابی سفیان هم به کار رفته است و از دیگر سو، پس از رواج واژه رافضه، احادیثی هم در نکوهش رافضه از سوی اهل سنت نشر یافته است.

گرچه اهل بیت (ع) معنایی مثبت از رافضه ارائه داده و اصل انتساب شیعه به رفض را به خداوند نسبت می‌دهند و خود را نیز منسوب به رافضه معرفی می‌کنند، ولی ظاهر فرمایش و گفت‌وگوهای آنها با اصحاب نیز حاکی از این حقیقت است که این واژه به خلاف واژه

در آغازین سال‌های سده دوم - به گونه‌ای بود که اگر کسی برای عثمان طلب رحمت نمی‌کرد، سکوت او را نشانه‌ای از شیعی بودن او می‌دانستند و اگر کسی افزون بر عدم ترحم، نسبت به او بغض داشت یا از او انتقاد می‌کرد به عنوان شیعه افراطی شناخته می‌شد، ولی اگر دشمنی او به حدی بود که شیخین را هم نکوهش می‌کرد به او «رافضی خبیث» می‌گفتند؛ چنان که اگر کسی امیرالمؤمنین (ع) را مذمت می‌کرد به او «ناصبی» می‌گفتند و اگر آن حضرت را کافر می‌دانست، اورا «خارجی» می‌نامیدند (ذهبی، ۱۴۱۳، ج: ۷: ۳۶۹). بنابراین، چه بسا در منابع تاریخی در مقابل واژه «رافضه»، به جای معتزله، اهل سنت و جماعت و یا مرجعه، واژه ناصبی به کار رفته باشد که این گروه افزون بر مخالفت با برائت از خلفا، از ناسراگویان به اهل بیت (ع) و دشمنان ایشان به حساب می‌آیند. در برخی متون روایی شیعه نیز این تقابل به چشم می‌خورد (نک: طبرسی، ۱۳۷۱، ج: ۳: ۳۷۵).

«شیعه» از سوی دشمنان شیعه جعل شده و رواج داده شده است. به دیگر تفسیر، وقتی به ادبیات گفتاری امامان علیهم السلام و اصحاب می‌نگریم، درمی‌باییم که آنها برای تقابل با فرقه‌ها یا تفکرات مخالف، از واژه «رافضه» استفاده نمی‌کردند و حتی مشاهده نشده که خود اهل بیت علیهم السلام با واژه «رافضه» ابتدا به سخن کنند،^۱ ولی به تواتر می‌بینیم از واژه و تعبیرهایی چون «شیعه»، «شیعتی»، «شیعتنا»، و «شیعه علی علیهم السلام» استفاده کرده‌اند (اموازی، ۱۴۰۲: ۳۳؛ هوازی، ۱۴۰۴، ج ۷: ۱۱، ۱۶، ۴۶، ۴۶ و...؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۹۴، ج ۴: ۲۹۴؛ منقی، ۱۴۰۴: ۵، ج ۵: ۹۵ و ۸۶). از سویی می‌بینیم که اهل بیت علیهم السلام و جامعه شیعه مخالفان یا دشمنان خود را مرجئه یا نواصب نامیده‌اند؛ دقیقاً همان واژه‌هایی که مخالفان روی خوشی به آنها نشان نمی‌دادند. در مقابل، مخالفان نیز در برابر شیعه از واژه «رافضه» استفاده می‌کنند. این تقابل حاکی از نشر و رواج این واژه‌ها از سوی جبهه مخالف است. بررسی دقیق‌تر و بیشتر جریان‌ها و تقابل‌هایی که در باب واژه رافضه و اندیشه رفض-پس از عصر حضور اهل بیت علیهم السلام- شکل گرفته‌اند، می‌تواند تحول معنایی رفض و رافضه را بهتر نشان دهد.

کتاب‌نامه

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغه*، محقق: محمد ابوفضل ابراهیم، قم: مکتبة آیة الله مرعشی نجفی.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن (۱۴۱۲ق)، *المتنظم فی التاریخ*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳. ابن حزم (۱۹۹۵م)، *الفصل فی الملل والآهواء والنحل*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴. ابن حمدون، محمدين الحسن (۱۹۹۶م)، *التذکر الحمدونیه*، بیروت: دار صادر للطباعة والنشر.
۵. ابن خلال، ابوبکر احمدبن محمد (۱۹۹۴م)، *السنن*، تحقیق: عطیه الزهرانی، ریاض: دارالراية.
۶. ابن سعد، محمد (بی‌تا)، *طبقات الکبری*، بیروت: دار صادر للطباعة والنشر.
۷. ابن شاذان، فضل (۱۳۶۳)، *الایضاح*، تهران: دانشگاه تهران.
۸. ابن طیفور (بی‌تا)، *بلاغات النساء*، قم: بصیرتی.

۱. تا دوران امام سجاد علیهم السلام هیچ روایتی از امامان علیهم السلام نقل نشده است که در آن واژه «رافضه» به کار رفته باشد.



۱۳۹



۹. ابن عبدالبر، محمد (۱۴۱۲ق)، الاستیعاب، بیروت: دارالجیل.
۱۰. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۱۱. ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقایيس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی .
۱۲. ابن مرتضی، احمدبن یحیی (بی‌تا)، طبقات المعتزله، بیروت: دارالمکتبة الحیاہ.
۱۳. اسفراینی، ظاهربن محمد (۱۹۸۳م)، التبصیر فی الدین، بیروت: نشر عالم الکتب.
۱۴. اشعری قمی، سعدین عبد الله (بی‌تا)، المقالات والفرق، قم: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. اشعری، علی بن اسماعیل (۱۴۰۰ق)، مقالات الاسلامین، تصحیح: هلموت ریتر، آلمان: دار النشر فرانز شتاینر.
۱۶. اصفهانی، احمدبن عبدالله (۱۹۳۴م)، ذکر اخبار اصفهان، لیدن المحروسه: بدیل.
۱۷. اصفهانی، ابوالفرج (بی‌تا)، مقاتل الطالبین، بیروت: دارالمعرفه.
۱۸. اعتضامی، عبدالمحیج (۱۳۸۹)، پایان نامه «اندیشه های کلامی زید بن علی علیهم السلام»، قم: دانشگاه قرآن و حدیث.
۱۹. ——— (۱۳۹۴)، «مسئله برائت در عصر امام سجاد علیهم السلام از اندیشه تا جریان»، مجله امامت پژوهی، ش ۱۳ و ۱۴، قم: بنیاد فرهنگی امامت.
۲۰. ——— (۱۳۹۲)، «معنای ارجاء در روایات اهل بیت علیهم السلام» نقدونظر، ش ۶۷، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۱. اقوام کرباسی، اکبر (۱۳۹۲)، «مرجئه شیعه»، نقدونظر، ش ۶۷، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۲. امام حسن عسکری علیهم السلام (۱۴۰۹ق)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیهم السلام، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیهم السلام، قم: مدرسه امام مهدی علیهم السلام.
۲۳. اهوازی، حسین بن سعید (۱۴۰۲ق)، الزهد، قم: المطبعة العلمیه.
۲۴. ——— (۱۴۰۴ق)، قم: موسسه امام مهدی علیهم السلام.
۲۵. برقی، احمدبن محمد (۱۳۷۰ق)، محسن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. بغدادی، احمدبن علی (خطیب) (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۷. بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۱۵ق)، الفرق بین الفرق، بیروت: دارالمعرفة.
۲۸. تنوخی، محسن بن علی (۱۳۹۳ق)، نشور المحاضره و اخبار المذکوره، بی‌جا.
۲۹. جعفریان، رسول (۱۳۸۸ق)، تاریخ تشیع در ایران، تهران: نشر علم.



۳۰. جعفری، سیدحسین (۱۳۷۴)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه: محمد تقی آیت‌الله‌ی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۱. حسینی جلالی، محمدرضا (۱۳۸۸)، *جهاد امام سجاد* علیه السلام، ترجمه موسی دانش، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۳۲. دینوری، ابن قبیه (۱۹۶۹م)، *المعرف*، مصر: دارالمعارف.
۳۳. ذهبي، محمد (۱۴۱۸ق)، *المعني في الضعفاء*، بيروت: دارالكتب العلمية.
۳۴. _____ (۱۴۰۷ق)، *تاريخ الإسلام*، بيروت: دارالكتب العربي.
۳۵. _____ (۱۴۱۳ق)، *سير أعلام النبلاء*، تحقيق: حسين اسد، بيروت: موسسة الرساله.
۳۶. _____ (۱۳۸۲ق)، *ميزان الاعتدال*، بيروت: نشر دارالمعارفه.
۳۷. رازی، ابوحاتم (۱۳۸۲)، *الزینه (گرایش‌ها و مذاهب اسلامی)*، ترجمه: علی آقانوری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات نشر ادیان.
۳۸. رازی قزوینی، عبدالجلیل (۱۳۹۱)، *نقض*، قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
۳۹. زرکلی، خیرالدین (۲۰۰۲م)، *اعلام*، بيروت: دارالعلم الملايين.
۴۰. زرندی حنفی، محمد (۱۳۷۷) *نظم درر السقطین*، بی‌جا.
۴۱. سامی النشار، علی (۱۴۲۹ق)، *نشأة الفكر الفلسفى فى الإسلام*، قاهره: دارالسلام.
۴۲. سیدرضی (۱۳۸۶)، *نهج البلاغه*، ترجمه: سیدمحمد مهدی جعفری، تهران: نشر ذکر.
۴۳. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم (بی‌تا)، *الملل والنحل*، تحقيق: محمد بدران، قم: نشر الشریف الرضی.
۴۴. شیبی، کامل مصطفی (۱۹۸۲م)، *الصلة بين التصوف والتشیع*، بيروت: دارالاندلس.
۴۵. صاحب بن عباد (بی‌تا)، *المحيط في اللغة*، بيروت: عالم الكتاب.
۴۶. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلوات الله عليهم*، تحقيق وتصحیح: محسن کوچه باغی، قم: مکتبة آیة الله مرعشی نجفی.
۴۷. صدقی، خلیل بن ایک (۱۴۲۰ق)، *الواfi بالوفیات*، بيروت: دار احیاء التراث.
۴۸. طرسی، احمدبن علی (۱۳۷۱)، *الإحتجاج على أهل اللجاج*، ترجمه وشرح: غفاری، تهران: مرتضوی.
۴۹. طبری، محمد بن جریر (بی‌تا)، *تاریخ الام والملوک*، بيروت: موسسه الاعلمی.
۵۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق (الف)), *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، تصحیح: میر داماد، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.



٥١. ————— (١٤٠٤)، رجال، قم: موسسه آل البيت عليها السلام.
٥٢. عسقلانی، ابن حجر (١٤١٥)، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٥٣. ————— (١٤٢١)، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر.
٥٤. عقیلی (١٤١٨)، ضعفاء عقیلی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٥٥. عیاشی، محمدبن مسعود (١٣٨٠)، تفسیر العیاشی، محقق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمیة.
٥٦. فراهیدی، خلیل (١٤٠٩)، العین، قم: دارالهجره.
٥٧. قاضی عبدالجبار (بی‌تا)، المنیة والامل، قاهره: المطبوعات الجامعیة.
٥٨. رضا زاده لنگرودی، رضا (١٣٨٨)، «پژوهشی در مرجه» در کتاب فرق تسنن، به کوشش مهدی فرمانیان، قم: نشرادیان.
٥٩. کلینی، محمدبن یعقوب (١٤٠٧)، کافی، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
٦٠. لالانی، ارزینا (١٣٨١)، نخستین اندیشه‌های شیعی، ترجمه: فریدون بدله‌ای، تهران: فرزان روز.
٦١. مزی، یوسف (١٤٠٦)، تهذیب الکمال، بیروت: نشرموسسه الرساله.
٦٢. مسعودی، ابوالحسن (١٤٠٤)، مروج الذهب، قم: دارالهجره.
٦٣. مسکویه رازی، احمد بن محمد (١٤٢١)، تجارب الامم، تحقیق: ایوالقاسم امامی، تهران: دارسروش للطباعة والنشر.
٦٤. مغربی، نعمان بن محمد (١٣٨٣)، دعائم الاسلام، قاهره: دارالمعارف.
٦٥. مفید، محمد بن نعمان (شیخ مفید) (١٤١٣)، الاختصاص، بیروت: دارالمفید.
٦٦. مقریزی، احمد بن علی (بی‌تا)، المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والاثار، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٦٧. ماطی، ابن عبدالرحمان (١٤١٠)، التنبیه والرد، قاهره: مکتبة مدبوی.
٦٨. منقري، نصر بن مزاحم (١٤٠٤)، وقعة صفين، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.
٦٩. ناشی اکبر (بی‌تا)، مسائل الامامة، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
٧٠. نوبختی، حسن بن موسی (١٤٠٤)، فرق الشیعه، بیروت: دارالاضواء.